

فصل دوم: صفات خدا

راه های شناخت صفات خداوند

ادراک کامل صفات خداوند، برای آدمی میسر نیست؛ ولی انسان می تواند از راه های مختلف شناخت نسبی پیدا کند. آن راه ها عبارتند از:

راه عقلی

عقل می تواند وجود موجودی را که غنی بالذات است، اثبات کند. هنگامی که بدین امر دست یافت، برای اثبات بسیاری از صفات ثبوتیه و سلبیه خداوند نیز توانایی می یابد؛ زیرا هر صفتی که موجب نقص ذات غنی بالذات شود، باید از او سلب گردد.

سیر در آفاق انفس

راه دیگر شناخت اوصاف الهی، سیر در آفاق و انفس است. در پرتو این مطالعه، انسان میتواند به برخی اوصاف الهی راه یابد. برای مثال، از مطالعه و بررسی نظم جهان هستی، حیوانات، گیاهان و حتی خود انسان آشکار میگردد که ناظم و خالق هستی براساس سنخیت علت و معلول باید از صفت علم، حکمت و قدرت برخوردار باشد و همچنین از انسجام و وحدت حاکم بر جهان هستی می تواند به وحدت و توحید خالق و ناظم هستی پی ببرد.

این استنباط نیز بنابر نیروی عقلی صورت می گیرد. تفاوت آن با راه نخست این است که در روش نخست همه مقدمات، عقلی اند؛ ولی در راه دوم برخی مقدمات از مشاهده جهان منظم اخذ می شوند و نتیجه می گیریم که جهان منظم است.

قرآن و روایات

راه دیگر شناخت اوصاف الهی، مراجعه به قرآن و روایات معتبر معصومین (ع) است. پس از آنکه وجود خدا و برخی صفات او و همچنین بعثت و برخی صفات کمالی پیامبر گرامی اسلام به اثبات می رسد، می توان از طریق قرآن و روایات معصومین بسیاری از صفات الهی را باز شناخت.

کشف و شهود

انسان بر اساس تکامل روحی و کسب فضائل معنوی به جایی می رسد که می تواند بسیاری از حقایق، از جمله صفات جمال و جلال الهی را از طریق مشاهده قلبی درک کند.

البته این راه، سخت و صعب است و به معدود کسان اختصاص دارد ولی راهی رفتنی و دست یافتنی است. این چهارروش نه تنها در شناخت صفات الهی به کار می رود، بلکه در اغلب مباحث اسلامی کاربرد دارند.

- ✓ روش عقلی محض را روش فلسفی و روش کشف و شهود را روش عرفانی گویند.
- ✓ روش استفاده از آیات و روایات را روش نقلی می گویند.
- ✓ و هرگاه بررسی آفاق و انفس از طریق ترکیبی از روش های عقلی و نقلی صورت می پذیرد از روش کلامی استفاده شده است.

انواع صفات خدا

چنان که گذشت، انسان می تواند صفات خدا را به قدر خویش بشناسد. صفات خدا از جهات مختلفی به انواع و اقسامی تقسیم می شوند که به برخی از آنها اشاره می کنیم.

صفات ثبوتی و سلبی

صفات ثبوتی، آن دسته از صفات اند که کمالی از کمالات خدا را بیان می کنند و جنبه ثبوتی و وجودی دارند و نبود آنها گونه ای نقص محسوب می گردد؛ مانند علم، قدرت، حیات و...

این نوع صفات، با واقعیت ثبوتی و کمالی خود، مایه جمال و زیبایی موصوف اند و هرگونه نقص و کاستی را از او نفی می کنند. به این دلیل این صفات را (صفات جمالیه) می گویند.

صفات سلبی، آن دسته از صفات اند که نقص و کاستی مانند جهل را از خدا نفی می کنند. از آنجا که نقص نوعی سلب کمال است، بنابراین، سلب کمال خود به نوعی اثبات و کمال بر می گردد؛ مثلاً جهل به معنای سلب علم است و سلب آن، اثبات علم است. هدف صفات سلبی، این است که نسبت نقص و کاستی را از خدا سلب کنند و در نهایت آنچه می ماند، کمالات است. چون انسانها با نقص و محدودیت بیشتر آشنایند، صفات سلبیه برایشان مفهوم تر و روشن تر از صفات کمالیه است و آنها بیشتر به تعالی خدا راه می یابند.

صفات ذاتی و فعلی

صفات ذاتی آن دسته از صفات اند که از ذات الهی انتزاع می یابند؛ به همین دلیل آنرا (ذاتی) نامیده اند که همواره با ذات الهی اند و در انتزاع آنها نیاز به تصور موجودات دیگر نیست و ذات همواره متصف به آنها است؛ مانند علم، قدرت و حیات.

صفات فعلی خدا آن دسته از صفات اند که از ارتباط ذات الهی با مخلوقات انتزاع می شوند مانند صفت خالقیت که از وابستگی وجودی مخلوقات به ذات الهی انتزاع می گردند؛ یعنی آنگاه خدا به صفت خالقیت متصف می شود که او و مخلوقات و رابطه وجودی میان آنها را در نظر بگیریم. در این صورت است که صفت خالقیت انتزاع می شود و می گوئیم خدا خالق موجودات است. همچنین صفت رازقیت، که هرگاه خدا و مخلوقات را در نظر بگیریم و نشان دهیم که خدا امکان حیات آنها را فراهم می سازد، این صفت انتزاع می یابد.

به عبارت دیگر، تا از خدا فعلی به نام خلقت و رزق صادر نشود، او را خالق و رازق بالفعل نمی توان خواند، هرچند بر خلقت و رزق قدرت ذاتی دارد. پس اگر خدا را بدون مخلوقات در نظر بگیریم، متصف به خالق و رازق بودن نمی شود؛ ولی در مقابل برای انتزاع صفات ذاتی؛ نیازی به فرض مخلوقات و موجودی غیر از خداوند نیست.

صفات نفسی و اضافی

صفات نفسی، آن دسته از صفات اند که ذات الهی بدون لحاظ نسبت و اضافه به غیر ذات، به آنها متصف می شود؛ مانند حیات الهی که نیازمند نسبتی خارج از ذات نیست؛ ولی صفت اضافی به لحاظ مفهومی، مشتمل بر نوعی اضافه به غیر است؛ مانند علم و قدرت که مشتمل بر اضافه و نسبت بر شیء دیگر، یعنی معلوم و مقدر است. یعنی علم به چیزی و قدرت بر چیزی تعلق می گیرد و به طور مطلق به کار نمی رود. حال به توضیح صفات ثبوتی ذاتی خواهیم پرداخت.

علم الهی

خدا به ذات خود و به همه موجودات آگاه است؛ پس خدا هم به ذات خود عالم است و هم به موجودات و مخلوقات پیش از آفرینش و هم پس از آفرینش آنها. علم خدا را می توان به سه صورت زیر تصور کرد:

۱. علم به ذات

۲. علم به موجودات و مخلوقات پیش از آفرینش آنها

۳. علم به موجودات و مخلوقات پس از آفرینش آنها

در آخر این نکته شایسته ذکر است که سمیع و بصیر بودن خدا به علم او بر می گردد. بنابراین وقتی می گوییم خدا شنوا است، یعنی به آنچه شنیدنی است علم دارد.

توجه به علم بی پایان الهی تأثیرات شگفتی بر زندگی انسان دارد، به عبارت دیگر اگر انسان، ایمان داشته باشد که در هر حالی خداوند به او علم حضوری دارد و همیشه در محضر الهی است، به راحتی از گناهان اجتناب می ورزد، با میل و انگیزه بیشتری به کارهای نیک اقدام می کند، هیچگاه احساس تنهایی و حیرت و سرگشتگی نمی کند و در مقابل مشکلات دنیا استقامت بیشتری می ورزد.

قدرت الهی

از صفات ذاتی و ثبوتی خدا، قدرت است و یکی از نام های خداوند (قادر) است. برخی متکلمان قدرت را چنین تعریف کرده اند: فاعلی که کار خود را با اراده و اختیار انجام می دهد، می گویند او در کار خود قدرت دارد. قادر به این معناست که در برابر فاعل مجبور و به اصطلاح فاعل موجب است؛ مانند آتشی که مبدأ عمل است؛ اما عمل حرارت و سوزاندن از سر اختیار و اراده از آن صورت نمی گیرد.

برخی دیگر نیز قدرت را چنین تعریف کرده اند:

قدرت آن است که اگر قادر بخواهد، فعل را انجام دهد و اگر نخواهد، انجام ندهد.

برای اثبات صفت قدرت دلایلی آورده اند که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

*اعطا کننده کمال، فاقد کمال نیست.

*برخی مخلوقات خداوند، از جمله انسان، متصف به صفت قدرت اند و از این طریق می توانند مصنوعاتی پدید آورند؛ حال آنکه انسان با تمامی اوصاف مخلوق و معلول خدای متعالی است. بنابراین، خداوند خود باید متصف به صفت قدرت باشد تا بتواند قدرت را در مخلوقات ایجاد کند. هر قدرت و نیرویی که در مخلوقات مشاهده می شود، از او است و قدرت در مخلوقات، بر قدرت خدا دلالت می کند.

حیات الهی

یکی دیگر از اوصاف الهی که ثبوتی و ذاتی است، حیات است. حقیقت حیات به ویژه حیات الهی برای آدمی روشن نیست؛ ولی مفهوم آن روشن است. از این رو، تعریف آن نیز امری بسیار مشکل است. متکلمانی که حیات را تعریف نموده اند، حقیقت آن را عیان و آشکار نساخته اند، بلکه لوازم آنرا به بحث گذاشته اند.